



## گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار

احمد داداشی

شناخته محلی عنوان کلانتر داشت که وظیفه‌اش جلب رضایت مردم و نیز دریافت مالیات بود (ص ۱۲). این کلانتر و همتایش بیگلر بیگی با دادن رشوه تحت حمایت شاه درمی آمدند و آن وقت با قدرت تمام کار می کردند (ص ۱۳). منصب کلانتر در بیشتر شهرها موروثی بود (ص ۱۴). کلانتر برای نظارت بهتر، در هر محله کدخدایی می گماشت، چنانکه در شیراز محله‌های حیدری و نعمتی هر یک کدخدا باشی جداگانه‌ای داشته‌اند (ص ۱۵). وظیفه او افزون بر اخذ مالیات اطلاع از شمار مردگان (هفته یا ماه) و جسد‌های زخمی و مشکوک و تعیین قیمت کالاها ضروری هم بود (صص ۱۹-۱۸). حقوق او از درآمد برخی دهکده‌های خالصه و جریمه و گواهی اسناد و امضا و باج مشروبات الکلی فراهم می آمد (صص ۲۱-۲۰). با اینهمه کلانتر دارای قدرت مطلق نبود. گاهی اگر اوضاع سیاسی اقتضا می کرد برای خشنودی عامه مجازاتش هم می کردند و مقامش را به دیگری می سپردند (ص ۲۳). اگر کلانتر ستم را از حد می گذراند و شکایت مردم از او به جایی نمی رسید خود مردم او را به کیفر می رساندند چنانکه اهالی کرمان کلانتر بدزبان آنجا را کشتند و از وی انتقام گرفتند. (ص ۲۴).

۲) پلیس. پلیس در خدمت کلانترها و کدخدایان بود. افراد پلیس بیشتر به رئیس خود خدمت می کردند و وفاداری نشان می دادند نه به مردم. بنابراین اگر کلانتری عزل می شد ملا زمان پلیس او هم برکنار می شدند (ص ۳۱). پس از غروب آفتاب در نقارخانه طبل می نواختند و پلیس روز نگهبانی خود را به پلیس شب تحویل می داد، (ص ۳۳). میرشب مسؤل هر نوع دزدی در شب بود و دستیاری با عنوانهای عسس و سردمدار داشت (ص ۳۵). در زمان ناصرالدین شاه به پیشنهاد امیرکبیر قراول خانه ساختند. متأسفانه تفنگ‌های آنجا اغلب قدیمی و خالی بود و از آنها احتمالاً یکبار هم تیری شلیک نکرده بودند (ص ۳۷). سر و وضع قراولان بد و حقوقشان اندک بود. ایشان با نادیده گرفتن قانون و دادن فرصت به خلافکاران پول به دست می آوردند و بدین طریق کمی حقوق خود را جبران می کردند! (ص ۳۸). پس از اینکه ناصرالدین شاه از سفر دوم فرنگستان برگشت، به تجدید سازمان پلیس ایران پرداختند (ص ۴۰). نخستین رئیس آن مردی اطریشی بود که رفتاری بسیار خشن و تند داشت (ص ۴۵) و از قیام مردم علیه امتیاز تنباکوی رژی جلوگیری می کرد. علما بر کار او اعتراض کردند و شاه بر اثر فشار آنان بر کنارش ساخت (ص ۴۶). بد نیست بدانیم که سازمان جدید پلیس فقط در محدوده تهران فعالیت داشت و در دیگر شهرهای ایران گسترش نیافت (ص ۴۸).

جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار [جلد اول]. دکتر ویلم فلور. ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. چاپ اول. انتشارات توس. ۱۳۶۶ ش. ۲۹۲+۳۲ صفحه.

مقاله‌های تحقیقی کتاب افزون بر معرفی شش- هفت طبقه رسمی و اجتماعی دوره قاجار، بیانگر این نکته اخلاقی هم هست که تاریخ با چشم تیزبین خود همه بندوبستها و جعل و ترفندهای متصدیان و مأموران دولتی و نیز کج رویهای برگزیدگان مردم را می نگرد و می نگارد و در موقع مناسب به آگاهی همگان می رساند. مقاله‌های مهم کتاب عبارت است از:

۱) در منصب کلانتر. در این بخش آمده است که در عهد قاجار اغلب شهرها تا حدی خودمختار بودند. علتش هم این بود که وسیله ارتباط منظم و مستقیمی وجود نداشت. حکومت مرکزی نمی توانست آنگونه که باید بر شهرها و آبادیها نظارت کند. بنابراین شاه یکی از نخبگان محلی را به نمایندگی خود برمی گزید و به دست او قدرتش را اعمال می کرد (ص ۱۱) و این شخصیت

رکاب و عقب و اگونها اجتناب کنند.

سه) اسبها و الاغهای بارکش باید در معابر پشت سرهم و به صورت قطار حرکت کنند نه پراکنده، تا باعث زیردست و پارفتن کودکان و پیران و عاجزان نشوند.

چهار) فروشندگان دوره گرد می توانند با چارپایان خود فقط در کوچه ها و محله ها رفت و آمد کنند.

پنج) زنان فاحشه و واسطه های آنان پس از دستگیری به «توقیف خانه» فرستاده خواهند شد. جوانانشان به جامه شویی طلاب و سر بازان خواهند پرداخت و پیرانشان به مرده شویخانه خواهند رفت (ص ۶۴-۶۲).

درآمد پلیس بیشتر از مالیات سنگین فواخس بود (ص ۷۳). میر عسس با دزدان شهر ارتباط داشت. آنان در نقاطی که خارج قلمرو او بود دزدی می کردند و سهمی هم به وی می پرداختند. قوانین بیشتر در مورد ناآشنایان و غریبان به اجرا درمی آمد (ص ۷۷). مقام احتساب که قرنها منسوخ بود در دوره ناصرالدین شاه مدتی احیا گردید و اعتمادالسلطنه چندی ریاست محتسبان را به عهده داشت (ص ۸۷).

۳) هانس در مقابل محمد شفیع (یک مرافعه تجاری). با اینکه به کاربردن بروات در ایران سابقه طولانی داشت ولی یک قانون ثابت تجاری در کار نبود. مشکل طلبکار و بدهکار را بیشتر در جامعه تاجران رسیدگی می کردند. ریاست سنتی صنف تاجران با تاجر بزرگ شهر (ملک التجار) بود (صص ۹۱-۹۲).

چون در اواخر سده ۱۹ وضع اقتصادی روبه وخامت نهاد و نظام قضایی کارآمدی هم وجود نداشت، بدهکاران ایرانی بی اعتنایی و گول زدن طلبکاران اروپایی و بدقولی و بدحسابی خود را افزایش دادند (ص ۹۲). در آن زمان دو نظام قانونی اسلامی و عرفی متداول بود. هر دو نظام اگرچه با هم توافقی داشتند ولی هدفهایشان یکی نبوده (ص ۹۳). آشفتگی اوضاع به گونه ای بود که شکایت و اقدام اروپاییها جز خستگی نتیجه ای نداشت (ص ۹۵).

آغاز این ماجرا بدین صورت بود که عبدالرسول تاجر شیرازی از شرکت هانس هلندی ۳۰۰۰ ریال دریافت می کند و حواله آنرا به طرف خود محمد شفیع ساکن بوشهر می نویسد. محمد شفیع ۲۵۰۰ ریال آن را قبول می کند و می گوید ۵۰۰ ریال دیگر را به گفته صاحبش باید به هند بفرستد. در این وقت عبدالرسول چون بار خود را به نشانی تاجر بوشهری (محمد شفیع) نفرستاده بوده است محمد شفیع از پرداخت ۲۵۰۰ ریال هم سر باز می زند و از اینجا اختلاف آغاز می شود (ص ۱۰۰). شرکت هانس شکایت می کند. تاجر بوشهری ابتدا در محکمه

بعد از سقوط محمدعلی شاه، یفرم خان به ریاست پلیس برگزیده شد. او نیرو و دسته ای مشروطه خواه تشکیل داد ولی در حین جنگ با شورشیان به شهادت رسید و مسلمانان و مسیحیان بسیاری در سوگ او به تعزیت نشستند (ص ۵۰). سپس اداره پلیس را به ایل بختیاری سپردند. آنان هم پس از اندک مدتی به دست ژاندارمها خلع سلاح و پراکنده گردیدند. سپس نیرویی کاردان از سوئد آوردند، ولی به سبب بی نظمی دستگاه حکومت آنان هم به تنگناهایی گرفتار آمدند و بنحوی کنار رفتند (ص ۵۱). بر روی هم دستگاه پلیس مجموعه ای از افراد فاسد و نامطمئن بود که می کوشیدند فقط خشنودی رئیس و کلانتر خود را به دست آورند (صص ۶۲-۵۵). چنانکه در خوی روزی افراد پلیس یک حاجی بدبخت را به اتهام مستی دستگیر کردند و برای اثبات جرم چند بطری شراب در جیب شلوارهای خود جای دادند و او را پیش رئیس خود آوردند و گفتند که بطریها را از دست وی گرفته اند. مرد بیچاره پس از تحمل رنج زیاد سرانجام با دادن چند سکه زر خود را از چنگ آنان آزاد ساخت (ص ۵۶).

از شاخه های پلیس یکی گزمه ها بودند. آنان لباس خاصی دربر نمی کردند. بنابراین کار جاسوسی و تفتیش به عهده ایشان بود. این جاسوسها به جنبش اصلاح طلبان آسیبها می رساندند و انقلاب را به شکست می کشاندند (ص ۵۷).

بازار تهمت و افترا رونق داشت. اگر پلیس به کسی می گفت تو «بابی هستی» یا یا شیخ جمال الدین اسدآبادی گفتگو کرده ای، مجرم بشمار می رفت و دستگیر می شد و برای آزادی خود می بایست مبلغی زیاد بپردازد! (ص ۶۰).

وقتی وزارت نظمیته تشکیل دادند وزیر آن اعلامیه ای منتشر کرد که بسیار خواندنی است. در این اعلامیه که ارزش تاریخی ویژه ای دارد مقرراتی برای رفت و آمد وضع شده بود که برخی از آنها چنین است:

یک) زنیارگان، شرابخواران، قماربازان، قوچ و خروس و کبوتربازان اگر بخواهند به چنین اعمالی روی آورند تنبیه و سیاست خواهند شد.

دو) اطفال باید از الك دولك بازی کردن در معابر و ریختن کثافات در نهرها و گذاشتن سنگ روی خط آهن و پریدن بر

بزهکاران فراهم می‌آمد (ص ۱۳۹). طرفین دعوا می‌بایست اسناد و مدارک را خود حفظ می‌کردند، زیرا محکمه بایگانی نداشت. اگر یکی از قضاوت عوض یا منتقل می‌شد مرافعه می‌بایست دوباره از اول بررسی گردد و به قضاوت گذاشته شود. مخارج دادگاه برای ایرانیان ده درصد و برای خارجی‌ان پنج درصد بود. (ص ۱۴۰). با زندانی ثروتمند مانند يك مهمان و با زندانی فقیر مانند يك جنایتکار رفتار می‌کردند. شکنجه‌ها عبارت بود از: به چوب فلک بستن، تازیانه زدن، به دار کشیدن، با گلوله کشتن، زنده به گور کردن، به میخ کشیدن، شقه کردن، آتش زن، از متهم مشعلی انسانی ساختن و زنده زنده پوست او را کندن (ص ۱۴۱).

اختلافهای جزئی را مانند دوره ما اکثر پیش ریش سفیدان حل و فصل می‌کرده‌اند (ص ۱۴۴). فتحعلی شاه يك محکمه عدالت تأسیس کرده بود که چهار عضو داشت، سه نفر آنان غیر روحانی و چهارمی روحانی بودند (ص ۱۴۵). این دیوان در پنج سال اول در رفع ستم و بیداد توفیقهایی داشت ولی در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی نفوذ و قدرت آن کاهش یافت و نتوانست کاری از پیش ببرد (ص ۱۴۶). میرزا تقی خان امیر کبیر نخستین کسی بود که در نظام قضایی اصلاحاتی بنیادی پدید آورد (ص ۱۴۷)، میرزا آقاخان نوری هم در روزگار قدرت خود پیشنهاد کرده بود به شیوه اروپاییان يك کتاب قانون تهیه و تدوین کنند (ص ۱۴۸). ناصرالدین شاه هم مدتی روزهای یکشنبه به داوری شکایتها و عرض حالها می‌نشست، لیکن این قضاوت عمومی او دیری نپایید و تعطیل شد (ص ۱۴۹). تأسیس مجدد دیوانخانه عدالت در عهد ناصری نشانه پیشرفت و اهمیت حیاتی قضاوت است (ص ۱۵۰). چنانکه در شهرهای بزرگ صندوق عدالت گذاشته بودند تا ستمدیدگان شکایت خود را در آن بیندازند. این صندوق ماهی يك بار باز می‌شده است (ص ۱۵۱).

گاهی طرفین دعوا بعد از تصمیم ورأی دیوان مدنی، به محاکم شرع همان شکایت را عرضه می‌کردند و رأی و حکمی مخالف نظر دادگاه عرف دریافت می‌کردند. در این وقت بین محاکم شرع و عرف اختلاف پدید می‌آمد، پس دیوانی تأسیس کردند تا اختلاف دو دادگاه را رسیدگی کند (ص ۱۵۸).

بودجه عدلیه اندک بود و محاکم اغلب تعطیل می‌شد (ص ۱۶۵). وکیلان گاهی از روی عمد محاکمه را طولانی می‌کردند تا از موکل وجه بیشتری به دست آورند (ص ۱۶۶). رشوه‌ستانی قضاوت هم عدلیه را سخت بدنام کرده بود (ص ۱۶۷). خارجی‌ان به محاکم شرع خوش بین نبودند (ص ۱۶۹) با اینهمه محاکم عرف تحت الشعاع محاکم شرع قرار داشت (ص ۱۷۵).

۵) گمرک. این مقاله اگرچه ارزش جامعه‌شناسی زیادی دارد،

محلی محکوم می‌شود ولی با اعمال نفوذ حکم را لغو می‌سازد. کار به محاکم دولتی می‌کشد. مقامها دستورها صادر می‌کنند ولی هیچکدام به اجرا در نمی‌آید و همه کوششها بی نتیجه می‌ماند (ص ۱۰۲).

در همین وقت سندی را به امضای اجلاس تجار می‌رسانند که تاجر شیرازی ورشکسته است (ص ۱۰۷). طلبکار دست به دامن وزارت امور خارجه انگلیس می‌شود (ص ۱۰۸) و شکایت نامه‌ای هم به آجودان ناصرالدین شاه می‌فرستد لیکن نتیجه‌ای نمی‌گیرد (ص ۱۰۹). در این مقاله نمونه‌های زیادی از کاغذ بازی و وعده‌های دروغین و دفع الوقت و سرگردانی اداری آمده که سخت تأثر انگیز است.

دو صورت جلسه مختلف یکی له و دیگری علیه محمد شفیع تنظیم شده بود که نخستین در دست بدهکار و دومی در اختیار طلبکار هلندی بود (ص ۱۱۱). هاتس دوباره به محاکم رجوع می‌کند ولی چون حاکم قبلی منتقل شده بود و جانشین او هم از مسئله بی‌خبر بود گره همچنان ناگشوده می‌ماند (ص ۱۲۰). بر اثر پافشاری و پی گیری طلبکار وزیر عدلیه دخالت می‌کند (ص ۱۲۵) و دیگر شخصیت‌های مملکتی برای حل مسئله وعده‌ها می‌دهند، لیکن چون هیچکدام را به کار نمی‌بندند و دنبال قضیه را نمی‌گیرند نتیجه‌ای به دست نمی‌آید.

این ماجرا چهار سال طول می‌کشد. پس از تلاشها و کوششها آخرین اجلاس فراهم می‌گردد و موضوع به بحث و تبادل نظر گذاشته می‌شود. سرانجام هیئت داوران بناحق بنفع محمد شفیع و به زیان شرکت هاتس رأی می‌دهند (ص ۱۳۴). و غائله را می‌خوابانند- مقاله مانند يك نمایشنامه هیجان انگیز است.

۴) سیستم قضایی در دوره قاجار. نظام قضایی دو گونه بود: شرعی و عرفی. محاکم عرف به تخلفهای علیه دولت نظیر سرقت و مستی و شورش رسیدگی می‌کرد. ولی محاکم شرع بیشتر به اموری می‌پرداخت که جنبه حقوقی داشت. شاه برای مصلحت در هر شهر يك شیخ الاسلام برگماشته بود که ریاست محاکم را به عهده داشت (ص ۱۳۷). سلسله مراتب قضایی آن روزگار عبارت بود از: دیوان شاه، حکام ایالتی، کلانتر، کدخدا که همه ایشان خدمه و فرآشباشی در اختیار داشتند و حقوقشان از جریمه

ولی مأخذ بسیار خوبی هم برای پژوهشگران اقتصاد خواهد بود. در آن آمده است که عایدات گمرک در ولخرجیهای دربار صرف می شد (ص ۱۹۰). حق جمع آوری عوارض گمرکی هر ناحیه را به يك اعیان می فروختند (ص ۱۹۱). هر حاکم محلی به دلخواه خود عوارض وضع می کرد (ص ۱۹۴). تجار افزون بر عوارض گمرکی در منزلهای مختلف بین راه مالیات راهداری هم می پرداختند (ص ۱۹۵). از افراد بدقول و بدحساب به ازای مالیات کالا و جنس می گرفتند. تاجران ایرانی گاهی کالاهای خود را انگلیسی می نامیدند و بدین طریق مالیات کمتری می پرداختند (ص ۲۰۸). مالیات راهداری بر حسب تعداد چهارپایان (شتر و قاطر) بود (ص ۲۱۱). راهداران با دزدان ارتباط داشتند (ص ۲۱۲). مقامات محلی جواز مالیاتی مبداء را معتبر نمی شناختند و باز از مسافر تاجر مالیات می گرفتند (ص ۲۱۴). خلاصه عوارض ایستگاه قبلی در ایستگاه بعدی اعتباری نداشت (ص ۲۱۷). و قاچاق هم گهگاه با اجازه ضمنی مقامات حمل می گردید (ص ۲۳۷).

۶) لوطیها. در این مقاله مؤلف مطربان آن زمان را به دو گروه تقسیم می کند: یکی گروه وابسته به نقارخانه، و دیگر دسته ای که آزاد می گشتند و کار می کردند. مطربان وابسته به نقارخانه را لوطی می گفتند (ص ۲۴۴-۵). نقارخانه طلوع و غروب خورشید را خبر می داد و غیر از ابزارهای گوناگون موسیقی، رقاصگان پسر هم در اختیار داشت که اغلب یتیم بودند و از هشت تا هجده ساله با لباسهای مخصوص دست افشانی و پای کوبی می کردند و حتی بر رقاصدگان زن هم برتری داشتند (ص ۲۴۶). «مُعین البکا که مدیریت تعزیه را به عهده داشت بیشتر بازیگران را از میان همین رقاصان و آوازخوانها برمی گزید» (ص ۲۴۷). کار لوطیها عبارت بود از ماربازی، شعبده بازی، بندبازی، گاهی هم کشتی گیری و حرکات پهلوانی (ص ۲۴۸).

نمایش پهلوانی در زورخانه ها انجام می گرفت و بسیاری از پهلوانان خود وابسته به خاندان اعیان بودند و پهلوان باشی هم در دربار از منزلت ویژه ای برخوردار بود (ص ۲۴۹). چون گاهی عناصر نامطلوب برخی از آنان را وسیله ای برای رسیدن به هدفهای شوم خود قرار می دادند در نتیجه از میان آنان گروهی با عنوان چاقوکش پدید آمد (ص ۲۵۰). لوطی ها نسبت به شهر و محله خود صمیمیت نشان می دادند و از مردم کوی خود سخت حمایت می کردند (ص ۲۵۱). بازیها و سرگرمیهای لوطیها جنگ خروس و قوچ و نیز کبوتر بازی و قمار بازی بود. طرز سخن گفتن ایشان هم با دیگران فرق داشت (ص ۲۵۲). آنان امامان بزرگوار را سرمشق قرار می دادند و پیوسته به زیارت امامزاده داوود

می رفتند و آنجا را «مکه مشهدی» می خواندند (ص ۲۵۵). گاهی هم اشراف و فرزندانشان در لباس داشها و مشدیها درمی آمدند (ص ۲۵۶).

مؤلف انگیزه های روی کار آمدن اوپاش را عبارت می داند از ضعف حکومت، و استفاده بعضی مقامهای محلی و روحانی از سادگی و کم مغزی آنان برای تصفیه حسابهای شخصی و سیاسی. خوشبختانه با تغییر و بهبود وضع جامعه، اوپاش و لاتنها اندک اندک کنار رفتند (ص ۲۶۴). در دوره محمدعلی شاه چون برخی از رهبران لوطیان نهضت مشروطه را به نوعی متوقف کرده بودند از سوی شاه مستبد به مقاماتی با عنوانهایی مانند مقتدر نظام یا ناصر حضور نائل آمدند. (ص ۲۸۷).

۷) اولین ماشین چاپ در ایران، مقاله ای است درباره نخستین ماشین چاپ در ایران که پیش از مؤلف محترم در مجله های تحقیقی مثل آینده مطالبی درباره آن درج شده است. چکیده مطلب این است که در دوره صفوی دو ماشین چاپ در ایران وجود داشت، یکی با حروف عربی- فارسی در اصفهان و دیگری با حروف ارمنی در جلفا. این مقاله که مربوط به دوره صفویه است در این کتاب نابجا افتاده است.

خاتمه. چاپ و کاغذ کتاب خوب و دلپسند است. مطالب کتاب هم متکی بر اسناد و مأخذ معتبر و دقیق است. مؤلف محترم به قدری در دادن منابع پافشاری و وسواس نشان می دهد که در بعضی از بخشها شیرینی موضوع از بین می رود (ص ۸۴). اگر مقاله «مرافعه تجاری» را چکیده تر می نوشت و برخی از منابع تکراری را حذف می کرد شاید خوشتر بود. مانند دیگر خارجیان اندکی به قضات شرع بدبین است و این هم طبیعی است (ص ۱۳۸). بخشهایی از مطالب مقاله «سیستم قضایی» در مقاله پلیس هم تکرار شده است (ص ۱۴۰).

ترجمه کتاب نیز خوب است، ولی خالی از اشکالات جزئی نیست. مثلاً پسوند «گر» برای نام «لوطی» مناسب نیست. استعمال واژه «در بایست» که در متون کهن به معنای «لازم» فراوان به کار رفته است در این جمله غریب می نماید: «ساختمان سیاسی جامعه ایران وجود چنان گروههایی را در بایست داشت» (ص ۲۶۴). به جای «هرازگاهی» هم بهتر بود عبارت صحیح «يك چندی» یا «هر يك چندی» را به کار می بردند. توفیق هر چه بیشتر مترجم محترم آرزوی ماست.

## مجمع الأمثال میدانی

رضا مختاری

۳۰ شامل پاره‌ای از سخنان پیامبر اکرم و امیر المؤمنین (سلام الله علیهما) و سه خلیفه پس از پیامبر و برخی دیگر از صحابه، مانند ابن عباس و ابن مسعود است. مؤلف در مقدمه می‌گوید: «برای تصنیف این کتاب بیش از پنجاه کتاب را زیرورو، و از آنها استفاده کردم... و چون کتابم شامل اکثر امثال عرب یعنی بیش از شش هزار مثل است آن را مجمع الأمثال نامیدم» (همان، ص ۴ و ۵) مجمع الأمثال تاکنون بارها در مصر چاپ شده است، از جمله در سال ۱۳۱۰ قمری در مطبعه خیریه، ولی هیچ یک از آنها تصحیح انتقادی نشده و خالی از اغلاط نیست. از میان چاپهای متعدد آن، چاپی که عبدالحمید دانشمند معروف عرب و مصحح کتابهای بسیار آن را تصحیح کرده، گرچه کاملاً بی‌غلط نیست، از همه بهتر است. در این چاپ امثال به دقت اعراب گذاری و شماره بندی شده، کلیه کلمات مشکل کتاب ضبط و اعراب گذاری شده و علایم نقطه گذاری نیز به دقت به کار رفته، احیاناً توضیحاتی در پانوشتها آمده و با حروف چشم نواز و زیبا و حروفچینی شماره‌ها و متن امثال با حروف سیاه و درشت تر از سایر مطالب، چاپ شده و به صورتی آراسته و پاکیزه صحافی و تجلید و در سال ۱۳۷۴ ق. منتشر شده است.

افسوس که معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، به جای این چاپ نسبتاً منقح، یکی از چاپهای قدیمی مغلوط مجمع الأمثال را سال گذشته افست کرده است. گرچه ظاهراً ناشر از چاپ عبدالحمید اطلاعی نداشته ولی عدم اطلاع در اینجا عذر محسوب نمی‌شود. اگر بناست کتابهای چاپ خارج - بدون اجازه از ناشر اصلی - افست شود چرا چاپ عبدالحمید را افست نکرده اند؟ يك نگاه به چاپ آستان قدس و چاپ عبدالحمید انسان را به تفاوت‌های فراوان این دو واقف می‌کند و خواننده بی‌اختیار انگشت تأسف و تحسر به دندان می‌گزد.

اغلاط این چاپ به حدی است که حتی خواننده عادی و کم سواد هم با يك نگاه به بسیاری از آنها پی می‌برد: سایدگی و افتادگی حروف هم در بسیاری جاها مزید بر علت شده است. بجز در خود امثال، در سایر جاهای کتاب، مطلقاً از علایم نقطه گذاری و اعراب و حتی تشدید خبری نیست، آن هم در کتابی این چنین که آکنده از لغات مشکل و غریب است. آن همه اشعار مشکل که در کتاب نقل شده کوچکترین اعراب و نشانه‌ای که به فهم معنا کمک کند ندارد. افسوس که اینک نه بر شمردن اغلاط آن در این مقاله سودی دارد و نه اظهار تأسف. گذشته از شرح امثال، در خود امثال هم غلط راه یافته است، نمونه: ج ۱، ص ۲۰۲: «حنت ولان هنت...» به جای «حنت ولات هنت...» (چاپ عبدالحمید، ج ۱/۱۹۲، ش ۱۰۲۵)؛ ج ۱، ص ۲۰۱: حذت حدیثین... / حذت حدیثین... (عبدالحمید، ج ۱/۱۹۲، ش ۱۰۲۱)؛ ج ۱، ص ۲۳۶:

مجمع الأمثال. تألیف ابی‌الفضل احمد بن محمد نیشابوری میدانی. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶ ش. دو جلد: جلد اول ۵۲۰ صفحه، جلد دوم ۴۲۹ صفحه.

ابی‌الفضل احمد بن محمد نیشابوری میدانی متوفای ۵۱۸ قمری، یکی از ادیبان فاضل ایرانی در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری است. قبر او در نیشابور، و «میدانی» منسوب به «میدان» یکی از محله‌های نیشابور بوده که وی ساکن آن بوده است. از کتابهای معروف او یکی السامی فی الأسامی و دیگری مجمع الأمثال است، که نشانه‌ای روشن از خدمات فراوان مردم ایران به ادبیات عرب محسوب می‌شود. نقل شده است که زمخشری پس از تألیف المستقصی فی الأمثال کتاب مجمع الأمثال به دستش رسید و با دقت آن را مطالعه کرد و از حسن تألیف و گزینش و فراوانی فواید آن به شگفت آمد و از اینکه المستقصی فی الأمثال خودش به پایه آن نمی‌رسد شرمند شد. (مجمع الأمثال، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مطبعة السنة المحمدية، ۱۳۷۴ ق، دو جلد، ج اول، مقدمه، ص «و»، به نقل از کشف الظنون). نیز گویند وقتی زمخشری این کتاب را دید بر خوبی آن رشک برد، و در کلمه «میدانی» يك «نون» قبل از «میم» اضافه کرد و «نمی‌دانی!» نوشت، و آنگاه که میدانی از این عمل زمخشری آگاه شد در برخی از کتابهای زمخشری، «میم» زمخشری را به «نون» تبدیل کرد و آن را «زنخشری» نوشت. (همان، ص ج).

باری، مجمع الأمثال شامل ۳۰ باب است، در ۲۸ باب اول، امثال به ترتیب حروف الفبا، با رعایت حرف اول هر مثل آمده و هر باب مشتمل بر سه بخش است، مثلاً باب اول سه بخش دارد: الف) امثالی که حرف اولشان همزه است، ب) آنچه بر وزن «أفعل» است و حرف اصلی اولش همزه است؛ ج) امثالی که از مولدین نقل شده است. باب ۲۹ در معرفی «ایام عرب» - مثل یوم النیسار، یوم عکاظ، یوم ذی قارو... «ایام اسلام»، و بالأخره، باب

ج ۱، ص ۲۰۲، س ۴: ... من هت / من هنت  
 ج ۱، ص ۳۱، س ۱۰: يضرب لمن بدم شيئاً / يضرب لمن يذم شيئاً  
 ج ۱، ص ۱۱، س ۶: ثم رعته / ثم رعت  
 ج ۱، ص ۱۰، س ۱۰: أحسن ما عملت / أحسن ما علمت

اینها نمونه‌هایی از اغلاطی است که نوعاً تصحیح آنها نیازی به نسخ اصیل خطی و مانند آن ندارد و اندکی شم ادبی ودقت در قبل و بعد کلام، کافی است.

مطلب دیگر اینکه در صفحه حقوق جلد اول، تیراژ آن هزار نسخه ذکر شده، و در صفحه حقوق جلد دوم، پنج هزار نسخه امید است این هم از سنخ همان اغلاط بالا باشد و پیداست که اگر غلط چاپی نباشد و صحت داشته باشد، فاجعه‌ای خواهد بود.

همچنین در صفحه حقوق هر دو جلد نوشته شده است «حقوق الطبع محفوظه» سؤال این است که مگر ناشر، از ناشر پیشین اجازه گرفته و حق نشر را خریده است که نوشته است: «حق طبع محفوظ است»! اگر چنین کرده چرا در هیچ جای کتاب نه نامی از ناشر قبلی برده نه سخنی از خریدن حقوق نشر از ناشر قبلی به میان آورده؟ و اگر چنین نیست به همان ملاکی که این ناشر حق تجدید چاپ آن را داشته ناشران دیگر هم به همان ملاک چنین حقی خواهند داشت.

و بالأخره، آیا بهتر نیست «معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی» به جای انتشار این گونه کتابها، برخی از آن همه نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی را، که بعضاً نادر و حتی منحصر به فرد است، منتشر کند و از غربت و خاک خوردن در گوشه‌ای از مخازن کتابخانه نجات بخشد؟

أحرمن الجمر / أحرمن الجمر (عبد الحمید، ج ۱ / ۲۲۷، ش ۱۲۰۶): ج ۱، ص ۲۳۶: أحرمن القرع / أحرمن القرع (عبد الحمید، ج ۱ / ۲۲۷، ش ۱۲۰۸): ج ۱، ص ۴۶۱: ظلّ السلطان سریع الزوال / ظلّ السلطان سریع الزوال (عبد الحمید، ج ۱ / ۲۳۶۵، ش ۴۹۳: عُلْمُوا قِيلاً... / عُلْمُوا قِيلاً... (عبد الحمید، ج ۲ / ۳۲، ش ۲۵۲۱): ج ۲، ص ۳۲۰: نعم المشي الهدية أمام الحاجة / نعم الشيء الهدية أمام الحاجة (در عبد الحمید، ج ۲ / ۳۵۸، نیز غلط ثبت شده و به جای «الشيء»، «المشي» آمده است). از همه موارد بالا مهمتر، دو جمله از سخنان دُرِّ بَارِ امیر المؤمنین (سلام الله علیه) است که در ج ۲، ص ۴۲۱ چنین نقل شده: «للعبد جهد العاجز» و «رب مفتون يحسن القول فيه». حال آنکه صحیح این دو جمله - چنان که در نهج البلاغه صبحی صالح (بخش حکمتها، شماره ۴۶۱ و ۴۶۲) آمده - چنین است: «الغيبية جهد العاجز» و «رب مفتون بحسن القول فيه».

چنانکه ملاحظه می کنید اینها همه مربوط به خود امثال و حکم است - که شایان دقت بیشتر است - و نه توضیح و شرح آنها. و چنانکه دیدیم تعداد بسیار اندکی از این اغلاط در چاپ عبد الحمید هم رخ داده است ولی به هر حال، بیشتر اغلاط چاپ آستان قدس در آن دیده نمی شود. به چند نمونه از سایر اغلاط چاپ آستان قدس نیز اشاره می کنیم:

### غلط / صحیح

ج ۲، ص ۳۵۴، س ۴: وميله قولهم / ومثله قولهم  
 ج ۱، ص ۲۳۶، س ۷: قرع الميسم / قرع الميسم  
 ج ۱، ص ۲۱۳، س ۱۰: لمن يعتذر بالباطل / لمن يعتذر بالباطل

## چاپ تازه منطق الطير

منطق الطير. فریدالدین عطار. به اهتمام دکتر احمد رنجبر. انتشارات اساطیر. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ۶۶۵ ص.

منطق الطير عطار را تاکنون چند بار تصحیح و چاپ کرده اند. یکی از این تصحیحات به کوشش آقای محمدجواد مشکور انجام گرفته است و یکی دیگر به کوشش آقای صادق گوهرین. متن دکتر گوهرین از متن دکتر مشکور بهتر است و نسخه اساس او قدیمی تر. اخیراً آقای دکتر احمد رنجبر هم این متن را چاپ کرده اند، آن هم از روی فقط يك نسخه خطی. این نسخه در تملك خود مصحح است و عکسی که از صفحه اول آن در کتاب چاپ

کرده اند به خط نستعلیق است و پیداست که نسخه جدید است - احتمالاً متعلق به قرن دهم هجری یا حتی پس از آن. متن چاپی عیناً از روی نسخه خطی رونویسی شده است. در زیر صفحات قرائت نسخه‌های دیگر ضبط شده است ولی این قرائت‌ها متعلق به نسخه‌های خطی دیگر نیست، بلکه قرائت نسخه‌های چاپی مشکور و گوهرین است. این کار اساساً غیر منطقی است. ذکر اختلاف نسخ در زیر صفحات يك تصحیح انتقادی به منظور ضبط قرائت نسخه یا نسخه‌های خطی دیگر است. تصحیح علمی و انتقادی که با مقابله چند نسخه خطی انجام می گیرد فلسفه‌ای دارد که متأسفانه مصححان ما کمتر آن را مراعات می کنند. مثلاً کسی که متنی را از روی پنج نسخه خطی تصحیح می کند و يك قرائت را در متن می آورد و مابقی را در حاشیه یا در انتهای کتاب، با این کار در واقع قرائت هر پنج نسخه را یکجا ضبط می کند. این کار زحمت

تحقیق را برای خوانندگان و محققان کم می‌کند. به جای این که به کتابخانه‌ها رجوع کنند، قرائت نسخه‌های خطی را در همان صفحه ملاحظه می‌کنند. ولی نسخه چاپی که نسخه خطی نیست. هر کس می‌تواند نسخه چاپی را تهیه کند و لذت‌نازی نیست که قرائت آن را به عنوان نسخه بدل ضبط کرد.

اشکال دیگری که در چاپ اخیر منطق الطیر دیده می‌شود، سوء استفاده از علائم سجاوندی است. به نظر بنده شعر فارسی را اساساً نباید نقطه‌گذاری کرد، مگر به ندرت. آقای دکتر رنجبر گویا اصرار داشته‌اند که در هر بیت و مصرعی حتی المقدور ویرگولی بگذارند. در بسیاری از این موارد ویرگولها بی‌فایده است، و چه بسا غلط و زیان‌آور. مثلاً در این دو مصرع، که بنده تصادفاً صفحه‌ای را گشوده و آنها را نقل کرده‌ام، ویرگول نباید باشد.

افسری بود از حقیقت، برسرش (ص ۱۰۰)

هیچکس را نیست با من، هیچ کار (ص ۱۰۱)  
تعداد این ویرگولهای نابجا در این چاپ کم نیست.

اشکال دیگر این چاپ این است که مصرعهای هر بیت زیر هم چیده شده و لذا حجم کتاب بیهوده دو برابر شده - کاغذ بیشتری مصرف شده (و در واقع حرام شده) و قیمت کتاب هم بالا رفته است. این نسخه، همانطور که گفتم، نسخه معتبر و ارزنده‌ای نیست، ولی اگر هم می‌بود آقای رنجبر بهتر بود آن را عیناً افست می‌کرد و این همه زحمت و هزینه حروفچینی را روی دست ناشر نمی‌گذاشت. راه منطقی این بود که مصحح محترم این نسخه را با متن گوهرین مقابله می‌کرد و اختلافات اساسی را در مقاله‌ای جداگانه چاپ می‌کرد. ولی به نظر بنده این نسخه حتی به این کار هم نمی‌ارزید.

ن. پ.

## عقرب شناخت

عقرب شناخت. تألیف: رضا فرزانه‌بی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. ص ۲۳۱. مصور.

جای گرفته است... می‌توان هم به اهمیت وجود و هم به لزوم تحقیق درباره آن پی‌برد و کتاب حاضر را قدر شناخت و ارج گذاشت.

رضا فرزانه‌بی که این کتاب حاصل پژوهشهای علمی و آزمایشهای عملی چندین ساله اوست، در واقع دانش نوری را در ایران پایه گذاشته که در دیار ما کم‌دیرینه و ای بسا بی‌پیشینه است و می‌توان بر آن عنوان «عقرب‌شناسی» نهاد. اما نویسنده، با فروتنی عنوان عقرب شناخت را که بری از دعاوی فاضلانه است، بر آن نهاده است. کتاب از دوازده فصل تشکیل شده که ضمن آنها «شکل ظاهری و ساختمان بدن عقربها»، «دستگاههای بدن عقرب و عمل آنها»، «ویژگیهای تریکوبتریها [سه اندامه‌ها؟]، روش نامگذاری و طبقه‌بندی آنها در عقربها»، «شرایط زیستی و عوامل بیماری‌زایی»، «دیرین‌شناسی، منشأ و پراکندگی جغرافیایی عقربها»، «رده‌بندی عقربها»، «عقربهای ایران و کلیدشناسایی آنها»، «روش صید عقرب، ارسال و نگهداری آن»، «سم‌گیری، سم و سرم ضد (پادزهر)»، «گزش، درمان و مبارزه با عقرب» به شیوه علمی و تجربی مورد بحث قرار گرفته است.

چند تکمله شامل «توضیح اصطلاحات»، «فهرست اسامی [لاتین] عقربها» و «فهرست مقالات» کتاب را تکمیل می‌کند و بر فایده آن می‌افزاید. اما فایده کتاب به همین جا پایان نمی‌یابد: فصل اول، که به «تاریخچه و نقد مطالعات» اختصاص دارد، تاریخچه دقیقی از مقوله «عقرب‌شناسی» که تا به امروز درباره عقربهای ایران انجام گرفته و کارهایی که در این زمینه شده، به دست می‌دهد و به نقد تصحیحی این مطالعات می‌پردازد. در

درباره عقرب، جانور گزدمی که به غلط گزدم نام گرفته است، چه می‌دانیم؟ راستش عموماً هیچ یا تقریباً هیچ؛ اینکه گزنده است، زهر کشنده دارد، در جاهای تاریک و نمدار زندگی می‌کند، جراره یا سیاهش بسیار خطرناک است، و... کاشان «عقرب خیزترین» نقطه ایران است. همین. و این البته اختصاص به سرزمین ما ندارد که «دانش جانورشناسی در زمینه شناسایی عقربها در سطح جهانی بسیار فقیر است» (صفحه هفت پیشگفتار).

البته امروزه شاید عقرب مانند گذشته مسأله‌ای در تمدن ما نباشد. مگر در پاره‌ای از نقاط - و لذا پرداختن بدان، آنهم از دید علمی و با دقتی در حد وسواس، تا اندازه‌ای غریب می‌نماید. اما اگر در نظر بیاوریم که ۱- در تقریباً همه نقاط ایران هنوز عقرب وجود دارد و تاکنون نزدیک به صد نوع آن شناسایی شده است، که ۲- نویسنده مطالعات خود را روی بیش از ۳۵ هزار نمونه عقرب انجام داده است (ص ۱۳۷)، که ۳- عقرب ایران از سال ۱۸۰۷ میلادی (۱۸۲ سال پیش) مورد توجه و بررسی فرنگی‌ها قرار گرفته است (ص ۱)، که ۴- عقرب از دیرباز یکی از دشمنان چندش‌آور و کشنده انسان قلمداد شده است (ص ۲۰۶)، که ۵- عقرب از این هم فراتر رفته و به اساطیر راه یافته است (چنانکه در اساطیر یونانی قوزک بای اوریون جبار را گزیده و او را کشته است)، که ۶- عقرب به همین بسنده نکرده و در «بروج فلکی» هم

بخشی از فصل یازدهم، «عقرب درمانی» به روش سنتی را - بی آنکه مورد تأیید باشد - آنگونه که در شبه قاره هند و قاره آسیا رایج است و نیز بدانگونه که کتب طبی کهن یا سنتی (قانون ابن سینا، فرخ نامه جمالی یزدی، عجایب المخلوقات طوسی، هدایة المتعلمین فی الطب، تحفه حکیم مؤمن و دیگران) پیشنهاد کرده اند، به تفصیل ذکر کرده است. اما از این جالب تر این است که نویسنده، مقوله افسانه و اساطیر را هم از نظر دور نداشته است: فصل دوازدهم زیر عنوان «انسان و عقرب» مطالعه‌ای تحلیلی است پیرامون کلمه عقرب عربی و کژدم فارسی و جایگاه

آن در اسطوره‌های یونانی، مصری، ایرانی، ادبیات عامیانه، ادبیات کلاسیک و غیره.

عقرب شناخت، در مجموع نخستین مطالعه جدی، علمی و مستند درباره عقرب به طور کلی و عقرب ایرانی به طور اخص است که به زبان فارسی منتشر می‌شود، و البته در زبانهای فرنگی هم - تا آنجا که ما جستیم - همانند ندارد و لذا به گمان ما کاری سترک و ژرف و عالمانه، و در عین حال متواضعانه، آمد.

ع. ر.

## چند کتاب خارجی

می‌شده که از هر فن چیزی بدانند و البته در مباحث لغت و ادبیات متخصص باشد و این قتیبه ایرانی و بطلیوسی اندلسی هر دو ادیب در این معنا بوده اند یعنی: دانشمندان دائرة المعارف نویس.

ملاحظه می‌شود که وحدت فرهنگ پر دامنه و جهانگیر اسلامی در کتاب الاقتضاب متجلی است چرا که يك دانشمند مسلمان ایرانی کتابی معتبر در ادب عربی (که از نظر ما زبان قرآن است نه زبان قوم بخصوصی) پدید آورده و يك قرن و نیم پس از او يك دانشمند مسلمان اندلسی کتابی درجه اول در شرح آن پرداخته، و این از محصولات عالی دورانی است که پرچم اقتدار اسلام از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب دنیای متمدن در اهتزاز بود و ملل و اقوام مسلمان با وجود تعدد دولتها و حکومتها تقریباً بی هیچ گونه حایل و مرزی از نظر تبادل فکر و فرهنگ با هم در ارتباط کامل بودند به طوری که به فاصله کمتر از دوسه دهه هر حادثه ادبی و فکری از این گوشه عالم اسلام در آن گوشه بازتاب می‌یافت، و بدین گونه آنچه غریبان مغرض یا کم اطلاع و عربهای متعصب قشری فرهنگ «عرب» می‌نامند، در حقیقت فرهنگ اسلامی است که انصافاً سهم ایرانیان در آن از همه اقوام و ملل مسلمان بیشتر بوده اما ترکیبی متعادل و منسجم است که جز با مشارکت و درآمیختگی زبانی و اندیشگی این همه مردم گونه‌گون که قدر مشترکشان اسلام و قرآن بود نمی‌توانست صورت تحقق بیابد.

الاقتضاب يك شرح ساده نیست بلکه مؤلف بسیار دان آن هرچه را در متن پر ارزش این قتیبه ناقص یا نارسا یافته تکمیل کرده و گسترش داده و در جاهایی بر حرف این قتیبه انگشت ایراد نهاده است.

در مجلد اول، خطبه اصل کتاب شرح داده شده و ذیلی بر آن افزوده است که چون این قتیبه انواع کاتبان را بیان نکرده بود ما

## کتابی معتبر در ادب عربی

الاقتضاب فی شرح ادب الکتاب. لابی محمد عبداللہ بن محمد بن السید البطلیوسی. تحقیق الاستاذ مصطفی السقا [و] الدكتور حامد عبدالمجید. جلد ۳ (۲۰۴+۳۴۶+۴۷۲ ص). القاہرہ. مرکز تحقیق التراث. ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۱.

این خلدون گوید: «ما از مشایخ خودمان در مجالس تعلیم شنیدیم که اصول ارکان دانش ادب چهار دیوان است: (۱) ادب الکاتب (ابن قتیبه؛ ۲) کامل میرد؛ (۳) البیان والتبیین (جاخط؛ ۴) نوادر ابو علی قالی، و بجز این کتب چهارگانه هر چه هست دنبال روی از آنها و فروعی از اصول مزبور می‌باشد». همین اشاره ابن خلدون در اهمیت کتاب ادب الکاتب کافی است. نویسنده آن ابن قتیبه دینوری (۲۱۳ تا ۲۷۶ ه.ق.) ادیب نامدار ایرانی تبار<sup>۱</sup> از کسانی است که در نقد و ادب قولشان در عربی حجت است و گذشته از ادب الکاتب کتب ارزشمندی همچون الشعر والشعراء و عیون الاخبار و تأویل مختلف الحدیث و المعارف از او باقی است.

شارح کتاب ادب الکاتب یا ادب الکتاب<sup>۲</sup>، ادیب معروف اندلسی ابو محمد عبداللہ بن محمد بن السید البطلیوسی (۴۴۴ تا ۵۲۱ ه.ق.) است که گذشته از کتاب الاقتضاب مورد بحث، کتابهایی در شرح اشعار ابو العلاء معری و متنبی و تألیفاتی در لغت و نحو و فقه و نیز فلسفه دارد و از سرآمدان اهل قلم در قرن پنجم است که اوج شکوفایی فرهنگ در اندلس است و نمایندگان همچون ابن حزم و شنتمری و ابن بسام و ابن سیده و بطلیوسی و سر قسطی (صاحب مقامات<sup>۳</sup>) داشته است.

باید دانست که در قرون اولیه اسلامی ادیب بر کسی اطلاق